

مجلس نمایندگان: رییس امنیت ملی در سمتش باقی خواهد ماند

نذیر احمدزی معاون دوم مجلس نمایندگان، شایعه‌هایی مبنی بر برکناری رحمت‌الله نبیل از وظیفه‌اش را رد می‌کند. آقای احمدزی می‌گوید که به زودی هیئت اداری مجلس با رییس جمهور دیدار کرده و موضوع عدم برکناری رییس کنونی امنیت ملی را با وی در میان خواهد گذاشت.

هفته گذشته گزارش‌هایی نشر شده بود که گویا به زودی شماری از وزیران و رییس امنیت ملی از سمت‌های‌شان برکنار می‌شوند. شماری نیز در مجلس دست سازمان‌های استخبارات منطقه را در برکناری آقای نبیل دخیل می‌دانند و می‌گویند که این سازمان‌ها در پی گماشتن افراد دست‌نشاندهی خودشان در این پُست هستند تا بتوانند برنامه‌های‌شان را طبق میل‌شان پیش ببرند.

سال دوم، یکشنبه، ۱۵ قوس ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۶ دسامبر ۲۰۱۵ میلادی

شماره ۶۱

افغانستان

هفته‌نامه

آقای غنی!

امید را به مردم برگردان!



که — بهرام آمونایی

اشرف غنی در سفرش به کشورهای اروپایی سعی دارد به حامیان غربی حکومت خود نشان دهد که کارش را به درستی انجام می‌دهد و از این نظر نیازی نیست که افغانستانی‌ها در اروپا ظرف‌شویی کنند. او در هر گفتگو و نشست خبری این نوید دروغین را به دولت‌های غربی و مردم افغانستان می‌دهد که کارها در کشورش رو به بهبود است و "حکومت وحدت ملی" تلاش می‌کند تمام امور را "زیر مدیریت" بگیرد و ولایت‌ها را یکی پس از دیگری با "روش قانونمند" امن بسازد. اما برخلاف تمام تلاش‌های شبانه‌روزی آقای غنی در بیش از یک سال گذشته، نه کشور "زیر مدیریت" او رفته است و نه هم امنیت ولایت‌ها به اساس روش‌های "قانونمند" تامین شده است.

صفحه ۲

که..... حبیب حمیدزاده

میراث اسماعیل اکبر چیست؟



اسماعیل اکبر در سن و سال بالای شصت در کابل، با جهان ما وداع گفت. تلویزیون طلوع وی را به عنوان یک نویسنده‌ی متبحر در زمینه‌های مختلف از جمله روشنفکری، فلسفه، عرفان و مهم تر از اینها به عنوان مطرح‌ترین فعال سیاسی در سه دهه‌ی اخیر اعلام کرد. ما تابوت اش را بر شانه برداشتیم و رفتیم و دفن اش کردیم. خبر تراژیک درگذشت اسماعیل اکبر در شبکه‌های خبری-اجتماعی هم داغ شد و عده‌یی از روشنفکران و قلم‌زنان وداع کردنش را ضایعه‌ی بزرگ در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی دانستند؛ لطیف پدرام در برگی

فیسبوکش از وی به عنوان استاد یاد نمود و ضمن اظهار داشت که به رغم اظهارات توطیه‌گران و یاهو بافان علیه اکبر وی یک روشنفکر تمام عیار بود. بگذریم از این که یاران و هم روزگاران اکبر از ایشان چه تصویری به جامعه و نسل کتاب خوان می‌دهند، مهم این است که از وی چه چیزی به یادگار مانده است و میراث ماندگار و بجایمانده از وی طرح کدام مسأله‌ی بزرگ ملی در عرصه‌ی سیاسی و کشف کدام مسأله‌ی کشف نشده و ناگفته در عرصه‌ی روشنفکری و فلسفی و عرفانی و... می‌باشد.

صفحه ۳

مهم هفته

فایبوس: ضرورتی به

کناره‌گیری بشار اسد قبل از

انتقال قدرت نیست

لوران فایبوس، وزیر امور خارجه فرانسه گفته است که ضرورتی به کناره‌گیری بشار اسد، رئیس جمهور سوریه، از قدرت پیش از هر گونه انتقال سیاسی در این کشور وجود ندارد.

وزیر خارجه فرانسه افزود: "یک سوریه متحد مستلزم انتقال سیاسی است و این به معنای آن نیست که بشار اسد باید قبل از این انتقال سیاسی از قدرت کناره‌گیری کند. اما باید تضمینی برای آینده سیاسی (بشار اسد) وجود داشته باشد".

به نظر می‌رسد اظهارات آقای فایبوس نشان دهنده‌ی تغییر موضع فرانسه در مورد وضعیت رییس جمهور سوریه است.

فرانسه تاکنون بشار اسد را "قصاب" مردم سوریه توصیف می‌کرد و خواستار برکناری او از قدرت شده بود. اما اکنون فرانسه احتمالان موضع میانه‌روتری در قبال سرنوشت آقای اسد در پیش گرفته و مقابله با گروه موسوم به دولت اسلامی(داعش) به اولویت این کشور بدل شده است.

جان کری، وزیر خارجه امریکا هم گفته است که این احتمال وجود دارد تحت شرایطی ویژه بدون آن که در ابتدا بشار اسد از قدرت کناره‌گیری کند، نیروهای دولت سوریه و شورشیان مخالف علیه گروه موسوم به دولت اسلامی(داعش) با هم همکاری کنند.

سرپرست جدید

طالبان انتخاب شد

در حالی که خبرهای ضد و نقیض از مرگ ملا اختر منصور، رهبر گروه طالبان منتشر شده، گفته می‌شود که ملا هیبت الله آخوند زاده، به عنوان جانشین وی سرپرست گروه طالبان شده است.

به نقل از خبرگزاری آوا، افغانستان، متعاقب مرگ ملا اختر منصور رهبر طالبان، ملاهیبت الله آخوندزاده سرپرستی گروه طالبان را بر عهده گرفته است.

ملا اختر منصور چهارشنبه‌ی هفته گذشته در یک درگیری درونی در منزل یکی از فرماندهان طالبان در کوئته‌ی پاکستان به شدت زخمی شد؛ در این درگیری پنج تن دیگر نیز کشته شدند. گفته شده رهبر طالبان پس از درگیری و وارد شدن جراحات زیاد در بدنش، جهت مداوا توسط افرادی که از بیمارستان‌های کوئته پاکستان منتقل شد، اما روز پنجشنبه به اثر شدت جراحات وارده جان خود را از دست داد. اما گروه طالبان تا کنون خبر مرگ ملا منصور و جانشین وی را تایید نکرده است و حتی یکی از سخنگویان این گروه به تمام مسوولان ولایتی، بخشدارها و فرماندهان این گروه خبر زخمی شدن ملا اخترمنصور را داده است.

لازم به ذکر است که ملاهیبت الله آخوند زاده و سراج الدین حقانی پیش از این به عنوان معاونان ملا منصور تعیین شده بودند.

غنی: طالبان و حامیانش می‌خواستند دو جغرافیای سیاسی در افغانستان ایجاد کنند

کردند که برای از سرگیری این گفت‌وگوها به طور مشترک تلاش کنند. به گفته دفتر ریاست جمهوری افغانستان، آقای غنی در نشست بنیاد پژوهشی کوبر که با شرکت مقام‌های ارشد حکومت آلمان و اعضای پارلمان این کشور برگزار شد، در مورد مسایل دیگری از جمله چگونگی مبارزه با تروریسم، تهدیدهای مشترک، وضعیت مهاجران افغان در اروپا و مسائل اقتصادی نیز صحبت کرده است.

کمک آلمان به صندوق پولی کمک به کارایی افغانستان در همین حال دفتر ریاست جمهوری افغانستان گفته است که در دیدار محمد اشرف غنی و گیرد مولر، وزیر امور اقتصادی و همکاری‌های توسعه‌ی آلمان، این کشور وعده کمک ۲۵ میلیون یورویی را به صندوق پولی کمک به کارایی در افغانستان داده است.

دولت افغانستان این صندوق را ماه گذشته با هدف کمک به اشتغال‌زایی در این کشور ایجاد کرد.

ریاست جمهوری افغانستان گفته است که سطح کمک‌های دیگر همکاران بین‌المللی این کشور به این صندوق، به ۴۵۰ میلیون یورو خواهد رسید.

وزیر امور اقتصادی آلمان در دیدار با آقای غنی همچنین گفته که کشورش سطح کمک‌های سالانه خود به افغانستان را تا سال ۲۰۲۰، در سطح فلی آن (۵۰۰ میلیون یورو) حفظ خواهد کرد. ریاست جمهوری افغانستان از توافق دو طرف برای برگزاری کنفرانسی در شهر برلین با هدف تشویق سرمایه‌گذاری در افغانستان خبر داده است.

محمد اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان طی سخنانی در بنیاد پژوهشی کوبر کشور آلمان گفت که طالبان و حامیان این گروه می‌خواستند دو جغرافیای سیاسی در افغانستان ایجاد و دولت را مجبور کنند تا به "یک صلح ذلت‌بار" تن بدهد.

آقای غنی گفت: "ما اجازه ندادیم دشمن به این هدف برسد". رئیس جمهور افغانستان به صورت مشخص نامی از حامیان طالبان نبرده است. با این حال او در بخش دیگری از سخنانش به پاکستان اشاره کرده و گفته که این کشور "در ۱۴ ساله گذشته و به باور اغلب حتا از ۴۰ سال به این طرف در یک جنگ اعلام‌نشده علیه افغانستان قرار دارد".

مقام‌های افغان در گذشته نیز بارها پاکستان و سازمان اطلاعات مرکزی ارتش این کشور را به حمایت و پناه دادن به گروه‌های شورشی مسلح مخالف دولت افغانستان، از جمله گروه طالبان، متهم کرده‌اند.

پاکستان همواره این اتهامات را رد کرده و گفته که کنترلی بر این گروه‌ها ندارد.

آقای غنی در بنیاد کوبر همچنین گفته است که بحث بر روی فصل‌های اول و دوم قانون اساسی افغانستان که به ساختار دولت و حقوق و وظایف اتباع این کشور اختصاص دارد، جای در گفت‌وگوهای صلح نخواهد داشت.

روند گفت‌وگوهای صلح در افغانستان پس از افشای خبر مرگ ملا عمر، رهبر پیشین گروه طالبان، متوقف شده است. روز دوشنبه گذشته سران دولت‌های افغانستان و پاکستان طی دیداری در حاشیه‌ی کنفرانس تغییرات اقلیمی در پاریس، توافق



به خلی مشروعیت در دولت پایان دهید!

انتخابات ریاست جمهوری که مطابق به ماده‌ی شصت و یکم قانون اساسی در شانزدهم حمل سال ۱۳۹۳ خورشیدی برگزار شد، سبب تنش دامنه‌داری در کشور گردید که سرانجام پس از دخالت جان کری، وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحد آمریکا، غنی و عبدالله مجبور به امضای توافقنامه‌ی وحدت ملی شدند که تشکیل "حکومت وحدت ملی" را در پی داشت. با آنکه تشکیل این حکومت مطابق به قانون اساسی نبود، مردم را در کوتاه‌مدت نسبت به آینده اندکی امیدوار کرد. اما "حکومت وحدت ملی" راه نرفته دچار بحران شد و اختلاف‌نظرها و تنش میان سران این حکومت بر سر تشکیل کابینه زمان زیادی را در بر گرفت و مردم را نسبت به آینده ناامیدتر کرد. حالا با گذشت بیش از یک سال از عمر حکومت غنی-عبدالله، رنگ و رخ بی‌مشروعیتی آن هر روز بیشتر می‌شود و سران حکومتی با تمام وعده‌هایی که برای تطبیق قانون داده بودند، در عملی‌سازی قانون اساسی گام عملی و موثری نبرداشته‌اند. یکی از ناتوانی‌های "حکومت وحدت ملی" برگزار نکردن انتخابات پارلمانی در زمان تعیین شده بود که بر مشروعیت پارلمان کنونی سایه افکنده است.

مطابق به ماده‌ی هشتاد و سوم قانون اساسی، "دوره‌ی کاری ولسی جرگه به تاریخ اول سرطان سال پنجم بعد از اعلان نتایج انتخابات به پایان می‌رسد و شورای جدید به کار آغاز می‌نماید." اما هنوز پس از گذشت ماه‌ها تاخیر در انتخابات پارلمانی خبری از زمان دقیق برگزاری این انتخابات نیست. اینکه انتخابات از نظر تخنیک و مالی چه شرایط لازم را باید داشته باشد مساله‌ی است که نباید آنرا نادیده گرفت، اما مسوولیت کمیسیون انتخابات این بود که در مشوره با حکومت، تاریخ انتخابات پارلمانی را تعیین می‌کرد. اینکه چرا تا هنوز این کار نشده نهادهای مسوول باید پاسخ دهند. بر اساس توافقنامه‌ی وحدت ملی که میان غنی و عبدالله امضا شده است، انتخابات باید پس از آوردن اصلاحات در کمیسیون‌های انتخاباتی برگزار شود؛ زیرا در نظام‌های دموکراتیک این انتخابات است که به حکومتها مشروعیت می‌دهد. بدون انتخابات حکومتها به سوی دیکتاتوری پیش می‌روند و از این نظر، فاقد مشروعیت مردمی می‌باشند. در نظامی که فاقد مشروعیت مردمی باشد، فاصله میان مردم و دولت بیشتر می‌شود و مردم از طریق اعتراض‌های خیابانی دولت را به چالش می‌کشاند که بهترین نمونه‌ی آن راهپیمایی بیستم عقرب بود.

اگر "حکومت وحدت ملی" می‌خواهد بیشتر از این مشروعیت‌اش زیر سوال نرود، هرچه زودتر با عملی‌کردن پیشنهادات کمیسیون اصلاحات انتخاباتی زمان برگزاری انتخابات مجلس نمایندگان و شوراهای ولسوالی‌ها را مشخص کند تا در صورت برگزاری انتخابات عاری از تقلب، اعتماد مردم به نهادهای دولتی اعاده شود.

آقای غنی! امید را به مردم برگردان!



حکومت غنی و عبدالله به چند هزار از ۱۴۶ هزار پناهجوی افغان که در حال حاضر در اروپا به سر می‌برند مصونیت جانی و زمینی کار و شغل آبرومندانه را داده بود؟ چند برنامه‌ی بزرگ اشتغال‌سازی تا هنوز از سوی حکومت غنی و عبدالله در کشور راه‌اندازی شده که هزاران جوان تحصیل‌کرده‌ی بیکار در آن مشغول به کار شوند؟

در صورت بازگشت این پناهجویان به کشور، آیا غنی و عبدالله حاضر اند صد پست از پست‌هایی را که با معاش بلند به خویش و قوم و قبیله‌ی خودشان بخشیده اند خالی کرده و بجای آنها صد تن از جوانان تحصیل‌کرده و شایسته‌سالار را بگمارند؟

چرا در شهر کابل، در چند کیلومتری ارگ ریاست جمهوری اوباشهای داعشی یک زن بی‌گناه را زنده می‌سوزانند؛ اما پولیس و اکتشی نشان نمی‌دهد و دادگاه‌های فسادزده‌ی دولت کابل هم حکم اعدام مجرمان را به حبس ابد کاهش می‌دهد و غنی هیچ دخالتی نمی‌کند؟

غنی و عبدالله تا حال فقط لاف‌های کلان زده اند، اما توقع انجام کارهای کلان از سوی آنها با گذشت هر روز بیشتر به توهم نزدیک می‌شود تا واقعیت.

غنی و عبدالله باید بدانند که مشکلات افغانستان با لاف‌زنی و گپ‌های مفت حل نمی‌شود؛ باید در عمل کاری کرد؛ باید در عمل امید به زندگی در جغرافیای افغانستان را به شهروندان این کشور باز گرداند.

غنی باید از دولت‌های اروپایی می‌خواست که به مردم کشورش به عنوان قربانیان جنگ و تروریزم بیشتر توجه کنند و تا زمانیکه بحران افغانستان حل نشده، زمینه‌های پناهجویی به آنها را آسانتر سازند. غنی اگر واقعاً احساس مسوولیتی در برابر مردم‌اش می‌داشت بجای اینکه اکت و ادای رئیس جمهور موفق، مدیر توانا و مسوولیت‌شناس را در می‌آورد، با تکیه بر موج رو به افزایش بحران پناهندگان، از جهانیان می‌خواست تا مشکل افغانستانی‌ها را بهتر و فاعلتر از گذشته درک کنند؛ مسوولیت‌شناسی واقعی اینست.

آنگلا مرکل، نخست وزیر آلمان و اشرف غنی هردو توافق می‌کنند که برای پناهجویان و آسیب‌دیدگان "مناطق امن" بسازند. به گفته‌ی مرکل، دولت آلمان در این مناطق به مردم مسکن و آموزش‌های کاری فراهم می‌کند. اما آنچه که مرکل و غنی نمی‌خواهند بدانند اینست که مردم تنها برای دستیابی به مسکن و کار به اروپا نمی‌روند.

افغانستانی‌ها کشورشان را ترک می‌کنند چون امید برای بهتر شدن آینده‌ی آن ندارند. آنها نگران اند که نکنند اشرف غنی و همکاری دولت را دودستی به داعش و طالبان تسلیم کنند؛ آنها نگران اند که مبادا گلویشان امروز یا فردا از سوی تروریستها بریده شوند؛ آنها نگران اند که مبادا سردمداران ایدیولوژی جهل خواهر و مادرشان را به اتهام نقض "شریعت اسلام" سنگسار و یا زنده بسوزانند.

خلاف تمام وعده‌هایی که اشرف غنی برای تامین صلح و ثبات در کشور به مردم داده است، امنیت جان، مال و ناموس آنها با گذشت هر روز بیشتر از سوی داعش و مخالفان سیاسی "حکومت غنی-عبدالله" مختل می‌شود.

غنی و عبدالله کمترین کاری برای برگرداندن امید به مردم کرده اند؛ چالشی که آرامش را از افغانستانی‌ها گرفته است و آنها دیگر چشم‌انداز روشن و امیدبخش به آینده ندارند.

می‌شود و بحران در ابعاد گسترده‌تر مردم را قربانی می‌کند. با اینهم، اشرف غنی از مردم می‌خواهد تا از کشور فرار نکنند و آنها را هم که با گذشتن از مسیر مرگ خود را به گوشه‌ی امن‌تر و آرام‌تری از جهان رسانده اند و به دنبال زندگی دور از ترس و اضطراب هستند، می‌خواهد جبرین به افغانستان برگرداند.

آنگلا مرکل، نخست وزیر آلمان و اشرف غنی هردو توافق می‌کنند که برای پناهجویان و آسیب‌دیدگان "مناطق امن" بسازند. به گفته‌ی مرکل، دولت آلمان در این مناطق به مردم مسکن و آموزش‌های کاری فراهم می‌کند. اما آنچه که مرکل و غنی نمی‌خواهند بدانند اینست که مردم تنها برای دستیابی به مسکن و کار به اروپا نمی‌روند. افغانستانی‌ها کشورشان را ترک می‌کنند چون امید برای بهتر شدن آینده‌ی آن ندارند. آنها نگران اند که نکنند اشرف غنی و همکاری دولت را دودستی به داعش و طالبان تسلیم کنند؛ آنها نگران اند که مبادا گلویشان امروز یا فردا از سوی تروریستها بریده شوند؛ آنها نگران اند که مبادا سردمداران ایدیولوژی جهل خواهر و مادرشان را به اتهام نقض "شریعت اسلام" سنگسار و یا زنده بسوزانند.

خلاف تمام وعده‌هایی که اشرف غنی برای تامین صلح و ثبات در کشور به مردم داده است، امنیت جان، مال و ناموس آنها با گذشت هر روز بیشتر از سوی داعش و مخالفان سیاسی "حکومت غنی-عبدالله" مختل می‌شود.

غنی و عبدالله کمترین کاری برای برگرداندن امید به مردم کرده اند؛ چالشی که آرامش را از افغانستانی‌ها گرفته است و آنها دیگر چشم‌انداز روشن و امیدبخش به آینده ندارند.

اشرف غنی پیش از برگرداندن پناهجویان به کشور باید به پرسشهای زیادی پاسخ دهد:

چرا در حالیکه اعضای خانواده‌ی او، عبدالله رئیس اجراییه، وزیران کابینه و مقامهای دیگر در خارج از کشور زندگی مجلل و آرام دارند، غنی از پناهجویان به دفاع می‌خواهد تا به کشورشان برگردند؟

سفر اشرف غنی به اروپا که موضوع برگرداندن پناهندگان افغان مهم‌ترین مساله‌ی مورد بحث او با مقامهای اروپایی است، با اعتراض‌ها و انتقادهای تند پناهندگان روبرو شده و بسیاری از مهاجران افغان در کشورهای اروپایی در اعتراض به این سفر او دست به مظاهره زدند. یکی از معترضان در سوئد در پاسخ به این گفته‌ی غنی که جاده‌های آلمان از طلا فرش نیست گفته است: "اینجا سرکاش از طلا نیست، اما خالی از ماین است، انسان‌ها از اتوبوس بنا بر هویتشان پایین و سر بریده نمی‌شوند، اینجا فرخنده و شکریه و رخشانه به جرم زنبودن کشته نمی‌شوند".

اشرف غنی در مصاحبه با یک رسانه‌ی آلمانی گفته، افغانستانی‌ها با ماندن در بیرون از کشور ظرف‌شوی خواهند شد؛ نظری که پناهجویان آنرا توهین به خود دانسته و نسبت به آن معترض‌اند. اما از این شعار پناهندگان چنین برمی‌آید که مردم ظرف‌شویی در اروپا را به گلوبریده‌شدن و سنگسار در افغانستان ترجیح می‌دهند.

اشرف غنی در سفرش به کشورهای اروپایی سعی دارد به حامیان غربی حکومت خود نشان دهد که کارش را به درستی انجام می‌دهد و از این نظر نیازی نیست که افغانستانی‌ها در اروپا ظرف‌شویی کنند. او در هر گفتگو و نشست خبری این نوید دروغین را به دولت‌های غربی و مردم افغانستان می‌دهد که کارها در کشورش رو به بهبود است و "حکومت وحدت ملی" تلاش می‌کند تمام امور را "زیر مدیریت" بگیرد و ولایت‌ها را یکی پس از دیگری با "روش قانونمند" امن بسازد. اما برخلاف تمام تلاش‌های شبانه‌روزی آقای غنی در بیش از یک سال گذشته، نه کشور "زیر مدیریت" او رفته است و نه هم امنیت ولایت‌ها به اساس روش‌های "قانونمند" تامین شده است. مهم‌ترین مشکلی که شهروندان افغان را مجبور به ترک کشورشان کرده، ناامنی است. با روی‌کار آمدن حکومت دوسره‌ی غنی-عبدالله در افغانستان، نه تنها که صلح و ثبات در کشور تامین نشد، بلکه دامنه‌ی جنگ و بی‌ثباتی به مناطق امن هم رسید و طالبان نه تنها که ضعیف نشدند بلکه دست به گسترش مناطق اشغالی‌شان در کشور زده اند. در کنار طالبان، داعش نیز در افغانستان لانه گرفت و با بریدن گلوئی مردم بی‌گناه تلاش می‌کند در جنایت و آدم‌کشی رکورد سایر تروریستها را بشکند. افغانستانی‌ها حتا در پایتخت مصوون نیستند و از مردم عادی گرفته تا سرمایه‌گذار، روزنامه‌نگار و ورزشکار ترور می‌شوند. گراف بیکاری و فقر با گذشت هر روز بلندتر

میراث اسماعیل اکبر...؟

بعد از دفن کردن وی کسانی در آنجا در مورد شخصیت و میزان بلند فهم اکبر سخن راندند. استاد دوره مکتب اش گفت: اکبر را از بچگی تا اکنون می شناختم و هم‌ریش در ارتباط بودم. استادش گفت: اکبر یک خداپرست واقعی و مرد با تقوا بود، وی هیچگاه از ایمانش در مورد خدا و اسلام پشیمان نشد و نکاست. دخترش گفت: پدرم در زمینه‌ی عرفان، فلسفه، تاریخ، فرهنگ و... مقاله و کتاب نوشته است. اکبر در میان رفیقان و هم باوران خودش یک پارادوکس مغلق و پیچیده است؛ در زمان حیات بدخشی که حلقه و جهان بینی شان یکی بوده است، عضو مشکوک سازمان پنداشته می‌شده است و از حضورش در سازمان چندان راضی و خوش نبوده اند. و فکر می شود که طرف های اسماعیل اکبر برحق بوده اند. در اعلامیه-یی که بعد از تیرباران و اعدام طاهر بدخشی و مولانا بحرال‌الدین باعث، توسط اسماعیل اکبر، ظاهر حاتم، و عبدالمطلب حارس منتشر شده آمده است که "موضوع اصولی هیئت منتخب سفزا مبنی بر این است که حزب حاکم یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این پیش‌آهنگ سیاسی طبقه کارگر و همه زحمتکشان وطن محبوب مان افغانستان بخاطر رشد و تکامل انقلاب ثور فداکارانه مبارزه مینماید و بیانگر منافع تمام زحمتکشان و نیروهای ملی وطنپرست بوده آنها را به مبارزه علیه ضد انقلاب، ارتجاع، امپریالیزم بین‌المللی در رأس امپریالیزم امریکا و هژمونیزم توسعه طلب چین، به منظور بهبود زندگی مردم و ایجاد جامعه‌ی فاقد استثمار بسیج و سازمان میدهد.

هیئت منتخب سفزا با تاکید این نکته که حزب دموکراتیک خلق افغانستان بحیث نیروی رهبری کننده و سمت دهنده‌ی جامعه‌ی ما وظیفه‌ی تاریخی خویش را به شایستگی اجراء مینماید، به این نظر است که در افغانستان نباید احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی دیگر

بجز ح.د.خ.ا. وجود داشته باشند. تمام وطن پرستان واقعی افغانستان و آن عده اشخاصی که برایشان آیندهٔ وطن ما ارزشمند و عزیز میباشد، باید بخاطر وارد نمودن ضربهٔ قاطع به دشمنان انقلاب ثور و تحقق هر چه زودتر اهداف والای آن بدور ح.د.خ.ا. متحد شوند. هیئت منتخب سفزا از تمام اعضای سابق این سازمان دعوت به عمل می آورد که با پیروی از احساس وفاداری به انقلاب به اساس اعتقاد و پیروی از برنامهٔ عمل و اساسنامهٔ ح.د.خ.ا. بطور منفردانه به صفوف ح.د.خ.ا. شامل شوند. و با رعایت وحدت و انضباط آهنین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وحدت تمام خلق افغانستان بدور ح.د.خ.ا. سلاح بر کف علیه ضد انقلاب داخلی و خارجی مبارزه و قدرت انقلابی را تحکیم و توسعه بخشند و در رشد اقتصاد ملی سهم فعال گرفته و بخاطر ایجاد جامعهٔ نوین در وطن واحدمان افغانستان انقلابی کار، و پیکار نمایند.

ما معتقد هستیم که انحلال سفزا و پیوستن اعضای سابق آن به ح.د.خ.ا. پاسخگوی منافع تمام انقلابیون واقعی افغانستان خواهد بود." پای این سند و اعلامیه‌ی ننگین و شرم آور اسماعیل اکبر امضا و مهر نموده است. آنکه با تاریخ، ادبیات، عرفان، فلسفه و... آشنا باشد، این گونه ناخردانه عمل نمی‌کند. این اعلامیه میزان درک و درایت و اطلاع از حوادث اطراف و جهان اکبر را نشان می دهد. اکبر نوشته‌ی مهم و قابل نقد دست جامعه روشنفکر، دانشگاهی، شاعران و سیاسیون نداده است. رساله‌ی «فصل آخر» اندکی حکایت و قصه و خاطره از سرگذشت اندوه ناک و یاس آور خودش است و نوشته «سرگذشت ها و چشم دیده‌ها» نیز داستان های سرگردانی ها و سفرهای چریکی بی نتیجه‌اش. شاید خصوصیت ملی عموم ما باشد که به همه چیز کار داشته باشیم، اما چیزی را بطور درست، دقیق، تخصصی و استادانه نمی آموزیم و نمی دانیم. برای همین در وقت سخنرانی و

نوشتن از بس که نا دقیق و پراکنده ایم با یک آیت از خدا، یک حدیث از محمد، یک جمله‌ی خشک از کارل مارکس، یک حرف انقلابی از لنین، یک جمله شعر از شاملو یا فروغ فرخزاد محفل ها و مقاله ها را ترتیب و تنظیم می کنیم. اسماعیل اکبر هم به همین خاطر در تمام زمینه ها حرف می دانست و اطلاع داشت: در زمینه‌ی فلسفه، شعر، تصوف، تاریخ و... زمینه های دیگر. اما «فصل آخر» و «سرگذشت ها و چشم دیده‌ها» نشان می دهد که هیچ یک از اینها را آنگونه که مناسب و لازم است و معیارهای علمی تقاضا می کند به درستی بلد نبوده است. و یا ممکن است نوشته های مهم و عمیق اش تا کنون نشر نشده باشند که در این مورد باید صبر پیشه کنیم.

علی امیری یک روز بعد از مرگ اکبر مقاله‌یی در روزنامه «جامعه باز» نوشت و وی را صوفی مارکسیست یا مارکسیست صوفی عنوان کرد. گویا علی امیری وی را به همین لقب یاد می کرده است. مارکسیست مسلمان یا مسلمان سوسیالیست؛ خدا باور، اما با رویکرد چپ مارکسیستی در زندگی. جراحی و حلاجی متن یک روشنفکر سیاست زده که اتفاقن برای عده ای در این جامعه مهم است و مخاطب دارد نباید بلهوسانه و دوستانه و پر از یاوه باشد.

اکبر کتاب خوان بود و کتاب خوانده بود، ولی شاید درست نخواند و یا درست نخوانده بود؛ چیز قابل افتخار، ماندگار و تاثیر گذار روانه چاپ و نشر نکرد. اکبر مثل میر غلام محمد غبار، صدیق فرهنگ، طاهر بدخشی، واصف باختری، و رهنورد زریاب، اثر و تاثیر نیافرید. نتوانست نوشته‌یی مثل «افغانستان در مسیر تاریخ»، «افغانستان در پنج قرن اخیر» و یا نوشته های مانند زریاب و اشعار واصف باختری بیافریند. فقط قصه های زندان رفتن و از زندان رها شدن خودش را ثبت و ضبط کرد. بعد از دفن اکبر، یک فعال مدنی که کمتر از اسماعیل اکبر سواد دارد، در مورد میراث بجا مانده‌اش خوب نوشت: میراث اسماعیل اکبر دختران‌اش می باشند، چون فعال زن اند و فعال مدنی نیز. شاید دست آورد و میراث اسماعیل اکبر فقط پرورش چند فرزند خوب باشد. همین!

برگی از تاریخ

تبلیغات رسانه‌ی انگلیسی‌ها

در افغانستان

"آثار انگلیسی در مورد افغانستان بیشتر گرد این محور می‌چرخد: چون کشوری بنام افغانستان در گذشته وجود خارجی نداشت، طبعن ملتی هم موجود نبود. پس این مملکت حصه‌یی از هندوستان و حصه‌یی از ایران است. اگر در قرن هجدهم دولتی هم در افغانستان به وجود آمد، یک امر اتفاقی است نه یک واقعیت تاریخی. این دولت اتفاقی نیز به وسیله‌ی قبیله‌یی بنام "افغان" تشکیل گردیده که مرکبی از دزدی، آدم‌کشی، غداری، دورغ‌گویی و فریب‌کاری هستند و اساسن از چند صدسالی بیشتر در تاریخ ملل جهان عمر ندارند و اگر با این بی‌اصالتی هنوز در دنیا دولتی بنام افغانستان وجود دارد، جز این نیست که توازن قوای دولت تازه وارد روس و انگلیس، این دولت را به شکل یک "بوفر ستیت*" زنده گذاشته است."

یک نفر مورخ و دیپلمات انگلیس در تازه‌ترین کتابی که در مورد افغانستان نوشته و ادعا کرده که حاوی تمام نوشته‌های قبلی(البته نوشته‌های انگلیس) راجع به افغانستان است، درباره‌ی افغان‌ها چنین می‌گوید: "لودی‌ها و ابراهیم لودی از افغان‌های شمال، در تاریخ (?) به حیث دزدان کوهی ذکر گردیده اند... پشتون‌ها را همسایه‌گان شان همیشه به حیث مردم وحشی نگرسته اند... تاجیک‌ها مردم محیل و حریص بوده، در شرافت و درست‌کاری شان نقصان موجود است... ازبک‌ها فاقد صفات لیدرشی (رهبری) و فاقد اراده و تصمیم می‌باشند، یعنی دو صفتی که نژادهای فاتح (?) را مشخص می‌سازند... ممالک متمدن (انگلیس‌ها) باید ممالک غیرمتمدن سرحدات خود را (افغان‌ها) اشغال و تحت سیطره‌ی خویش قرار دهند، ورنه خود مضمحل خواهند گشت."

انگلیس‌ها که تاثیر نفوذ تاریخی و معنوی افغانستان را در هند انگلیسی اندازه کرده بودند، برای انهدام این روحیه در هند، اطفال هندوستانی را در مدارس هند چنین تلقین می‌کردند: "... افغانستان تا عهد احمدشاه ابدالی یکی از ولایات امپراتوری مغل (بابری‌ها) بود که توسط شهزادگان خود اداره می‌شد و باز حصه‌ای از ایران گردید... احمدشاه ابدالی برای کشتار و تاراج داخل هند شد و شش بار هر حصه‌ی هندوستان را کشتار کرد و آتش‌زده بسوخت و تاراج کرد. در هر کجا معابد هندو را برباد و تباه نمود، گاوها را بکشت و معابد را ملوث ساخت، طفل‌ها و زن‌ها و مردهای هندی را به بردگی و اسارت برد."

... یک نویسنده و سیاست‌مدار ایرانی (میرزا سید مهدی فرخ) که خود سمت وزارت مختاری ایران را در افغانستان (در اواخر سلطنت شاه امان‌الله خان) داشت، به تقلید انگلیس‌ها کتابی بنام "تاریخ سیاسی افغانستان" نوشت و در این اثر خود چنین گفت: "...مملکت افغانستان قیل از نادرشاه (خراسانی) دارای تاریخ مستقلی نیست، زیرا تاریخ این قسمت ضمن سلطنت سلاطین ایران و یا جز سلسله‌ی سلاطین هندوستان ذکر شده است. تاریخ مستقل این مملکت از سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷) که احمدخان درانی بدوآ قندهار را متصرف و حکومت مستقل تشکیل داد، شروع می‌شود... مخصوصن نقض عهد، یکی از صفات افغانه است و اصولن موضوع دورویی و حيله، دورغ‌گفتن و خیانت به یک دیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزه‌ی افغان‌ها به شمار می‌رود... چیزیکه در این تاریخ برای ما ایرانی‌ها سرمشق و تجربه باید باشد، فراموش نکردن این روحیه‌ی افغانه است که با نهایت اطمینان و قوت قلب باید متیقن باشیم که دولت و ملت افغان عمومین و افراد افغانه بدون استثنا هر چه می‌گویند دروغ است، به هیچ قسم و عهد و سوگند و تعهد و قرآن مهرکردن و سرانجام به هیچ صورت به آن‌ها نمی‌توان اطمینان نمود، (از) افغانه فقط باید بترسید."

*Buffer State

منبع:

افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته‌ی میر غلام محمد غبار، جلد اول و دوم، ۱۳۸۴، کابل: میوند، صص ۴۶۹ و ۴۷۷

افغانستان، عراق و...

عراق نیز پرسید؟ مصارف سربازان ایالات متحد امریکا در عراق که به حداکثر حدود ۱۶۶۰۰۰ تن می‌رسید، به طور قابل ملاحظه‌ای همواره بیشتر از افغانستان بوده است. اگر میزان و مدت زمان اعزام نیروی امریکا در عراق کافی نمی‌بود، برای به انجام رساندن هر آنچه امریکا تصور به پایان رساندنش را در عراق داشت. چرا ما باید معتقد باشیم که سطوح بسیار کوچک‌تر نیروی مداوم که در موردش در سال ۲۰۱۱ صحبت می‌شد، به احتمال زیاد برای انجام آن ماموریت باقی ماند؟

"موج بلند" خودستایی‌ها در عراق به اثبات می‌رساند که در هدف قادرسازی اصلاح نیروهای سیاسی در عراق ناکام بودیم. به همین خاطر، هرچند نیروی بزرگ و قدرتمندی همانند نیروی امریکا سپس به طور طبیعی قادر به قراردادن گیره‌ی موقت بر خشونت و اختلال بود. اما اثر معین شده تا آخر چنین نبود. این موج بلند دولت بوش به اندازه‌ی کافی قادر به پرتاب شیاطین عراق به پستوهای خانه و بستن

ایالات متحد امریکا را به عراق دیر فرستاده است، تصدیق کرد. این موضوع، توسط مخالفان سیاسی آقای اوباما و توسط بسیاری از کسانی که رانده شده اند — گروهی که با هم تداخل دارند — به مدت بسیار طولانی پیش برده شد، هنوز تلاش دارند تا از شر ناهماهنگی شناختی برای ترویج ماموریت جنگ عراق، خلاص شوند. ولی این موضوع، در رسانه‌های عمومی طوری ظاهر شده که به عنوان نتیجه‌گیری‌یی پذیرفته‌شده، نزدیک به گرفتن آرای عمومی در زمینه است. نه تنها اتهام.

دولت اوباما درست می‌پندارد، اینکه بین عراق پسین و افغانستان حال تفاوتی مهمی وجود ندارد؛ با دولت عراق سنجیدند که باید حضور نظامی ایالات متحد امریکا پایان یابد و دولت اوباما برنامه‌ی خروج که با پیشینیان قبلن طی شده بود، را اجرا کرد، اما برخی از شباهت‌ها بین این دو وضعیت نیز مهم هستند. آیا عین سوال، ۱۴ سال دخالت در افغانستان را می‌توان در مورد هشت و نیم سال دخالت نظامی در

افغانستان، عراق و جنگ بی‌پایان



بیاوریم؟ رئیس جمهور اواما گفت: "من از ایده‌ی جنگ بی‌پایان پشتیبانی نمی‌کنم." ولی نظری که توسط وزیر دفاع بیان شد، ما را به حیرت انداخت. اینکه "۵۵۰۰ سرباز برای همیشه باقی خواهند ماند. منظوم اینکه، من فقط این را گفته می‌توانم که فعلن برای برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی تا سال ۲۰۱۷ این بهترین برآورد ماست." وزیر کارتر این را اذعان کرد، اما موفق به پاسخ دهی به سوالات مهم نشد.

حال سوال استراتژیک دیگری این است که چگونه افغانستان تصویر بزرگ تر از منافع آمریکا و استراتژی بزرگ را ترسیم می‌کند؟ خشونت و بی‌ثباتی زیادی در این اواخر در آنجا وجود داشته، اما دقیقن چگونه این به منافع ایالات متحد مرتبط است و منافع مهم، آیا اینکه گواه هزینه‌های نامعلوم حضور نیروهای نظامی ایالات متحد آمریکا را در آنجا باشیم، کافیت؟ مداخله در افغانستان در سال ۲۰۰۱، پاسخ مستقیم به یک حمله‌ی تروریستی علیه ایالات متحد آمریکا و مبارزه با تروریسم بود که معمولن به عنوان منطلق اصلی احضار ما تاکنون در آنجا است. اما آن حکم احضار، نباید تفاوت بزرگی را که بین وضعیت شبکه‌ی القاعده در افغانستان، قبل از ۱۱/۹ سپتامبر و چیزی که حال جریان دارد، نادیده پنداشت. فقدان یگانگی در اینکه افغانستان به عنوان پناهگاه تروریست ها و واقعیتی که این پناهگاه‌های امن در مکان‌های دوردست، یکی از عوامل مهم و تعیین‌کننده‌ی تهدیدات تروریستی به ایالات متحد آمریکا نیست؛ گذار از عملیات تلافی‌جویانه و ضدتروریستی به تسریع ملت‌سازی در افغانستان، واقعن هرگز توضیح داده و توجیه نشده بود.

بسیاری از تحلیل فوری درباره‌ی تصمیم جدید رئیس جمهور اواما در مورد سربازان آمریکا در افغانستان، برای مرجع‌ساختن یکی از مفاهیم خطرناک و گمراه‌کننده‌ی ملت‌ها برای درنگ بر جنگ عراق است. این است که پایان سفر نظامی ایالات متحد در ۲۰۱۱ در عراق به نوعی مسوول به آشفتنگی منبج شده است. با گسترش حضور نظامی آمریکا در عراق از این آشفتنگی جلوگیری می‌شد. و اینکه آقای اواما با تائر اشتباهش را که سربازان...

نیروها به درگیری‌های داخلی، با این حال، مستلزم مجموعه‌ای از پیامدهایی که برای هزینه‌های بیشتر و گسترده‌تر و ریسک به ایالات متحد باشد، می‌توانید التزام ضدتولیدی داشته باشد. عواقب آن، علاوه بر تلفات آشکار امریکایی، که آن وقت خصومت به همراه داشته است، که بارها در چنین شرایطی با اثرات مخرب دچار شده‌ایم، اما غیرعمدی و یا ناخواسته از نیروی نظامی آمریکا در درگیری‌های داخلی استفاده شده است. این‌ها شامل پاسخ افراط‌گرایانه و تروریستی توسط این دشمنی تحریک شد و این‌ها ایالات متحد آمریکا را درگیر خطر اخلاقی کرده است، که این بار مسوولیت به عهده مردم محلی است، حتا اگر درگیری محلی برای همیشه هم حل و فصل شود.

به هر حال، تصمیم‌گیری منطقی در مورد حفظ سربازان ایالات متحد در افغانستان، به نظر می‌رسد ممکن است — و به یک معنای تاکتیکی — تصمیم بیرون شدن، بعضی سوالات مهم در مورد دوره‌ی درازمدت و ماهیت استراتژیک بی‌پاسخ ماند. یکی: اگر ایالات متحد قادر به رسیدن به اهداف خود در افغانستان با ۱۴ سال دخالت مستقیم نظامی نباشد، چرا باید یکی فکر کند که دادن زمان بیشتر به آنجا، نتیجه‌ی متفاوتی به دنبال خواهد داشت؟ سوال مرتبط این است که چقدر طول خواهد کشید، تا ما چیزی را که در تلاش بدست‌آوردنش هستیم، بدست

"موج بلند" خودستایی‌ها در عراق به اثبات می‌رسند که در هدف قادرسازی اصلاح نیروهای سیاسی در عراق ناکام بودیم. به همین خاطر، هرچند نیروی بزرگ و قدرتمندی همانند نیروی آمریکا سپس به طور طبیعی قادر به قراردادن گیره‌ی موقت بر خشونت و اختلال بود. اما اثر معین شده تا آخر چنین نبود. این موج بلند دولت بوش به اندازه‌ی کافی قادر به پرتاب شیطا پین عراق بود. پست‌توهای خانه و پستن دروازه‌ها به روی آنان و پسته‌ماندن آن به مدت طولانی را حفظ کرد، تا برای چپ‌پره‌شدن به مشکلات و پیآمدهای آن، فایق آیند. رئیس جمهور اواما در حال حاضر — با قوت نظامی معتبر — هرچند در کاهش هزینه‌ی زندگی امریکایی‌ها و منابع نیز — با انجام دادن کار مشابه در افغانستان متهم است.

آقای اواما بدون شک به حرفش صادق است، وقتی می‌گوید که از جنگ بی‌پایان حمایت نمی‌کند. او به طرز تفکری که نیروهای امریکایی را در افغانستان به مدت نامحدود نگه داریم، احترام دارد، تا اینکه خود مبلغ چنین تفکری باشد. ولی ایالات متحد آمریکا، به جنگ بی‌پایان لغزیده است. و این دسته تفکر، شامل به ویژه اسطوره‌ی فرصت از رفته‌ی پیروزی در عراق می‌شود و به این انحراف سرعت بیشتر می‌بخشد.

نوشته‌ی پاول آر. پیلر*
ترجمه‌ی خادم فایز
منبع: نیشنل انترست

اسماعیل اکبر و نسل گنج

کلمه فایز

اسماعیل اکبر، از جمله روشنفکران عصر ما بود. روشنفکری که از "منش کورکورانه"ی چپ و راست، کسانی که تصور می‌کردند "حقیقت در اختیار آنان است" دست کشیده و پردیس‌های ایدئولوژیک را درنوردید. گرچند در اوایل با گرایش چپ از آنچه تا واخان و پامیر قدم بر می‌داشت و در هر گوشه‌ی روستاها بذر آرمان‌های آزادی، عدالت و زندگی بهتر را در دل مردمان ستم‌دیده‌ی این دیار می‌کاشت، این سفرها، برای او نه تنها ماموریت سیاسی، بلکه آموزشگاه عیار بود. او در این آموزشگاه، آزمون‌های کاربردی و عملی‌تری را برای تبیین ساختار و مناسبات اجتماعی جامعه‌ی افغانستان با رویکرد علمی انجام می‌داد. این سفرها اما، او را متوجه وضعیتی شد که با هیچ یک از نسخه‌های چپ و راست قابل تبیین نبود. او متشاء مشکلات عمده‌ی افغانستان را نه در ستم طبقاتی و نه هم در ستم سیاسی دید، بلکه ریشه‌ی این همه مشکلات را در قوم‌مداری و ستم ملی یافت.

او دریافت که ذهن پرسشگر وی نمی‌تواند قربان‌گاه ایدئولوژی چپ و راست باشد. او در جستجوی حقیقت از جوزجان تا بدخشان و از کابل تا پشاور قدم زد و با ذهن سیال خود، تمام جهان را در لابلای کتاب به مطالعه نشست و هیچ‌گاهی از تفکر انتقادی و بازاندیشانه‌اش دست نکشید. او برای بازگشایی افق‌های جدید گفتمان در جلسات متعدد روشنفکران، دانشجویان، استادان و نویسندگان شرکت می‌کرد. وی اعتقاد آن چنانی به تیوری‌های یکسان‌اندیش و ناکجاآبادگرا و تمایلی به قرانت‌های تمامیت‌خواهانه نداشت.

ذهن او در جستجوی کتاب بود و کتاب برای او بیشتر از زور و زر ارزش داشت. او با تفکدهای اجتماعی‌اش پایه‌های نظم سنتی سیاست و قدرت را به لرزه می‌آورد. یادداشت‌هایش روان، ساده و عام فهم است ولی پیام این دست‌نوشته‌ها فراتر از نقد حاکمیت و قدرت، نوع نقد مناسبات اجتماعی است. نوشته‌های او را نمی‌توان در قالب یادداشت‌های شخصی و خاطرات زندگی محدود کرد، زیرا این یادداشت‌ها خود به نوعی، چشم انداز فرا ایدئولوژیک برای بازخوانی تاریخ جنبش چپ در افغانستان است.

او در کنار اینکه با نوشته‌ها و یادداشت‌هایش در پی شرح اوضاع و پیوندان نسل جدید با تاریخ‌شان بود، در پی ایجاد گفتمان جدید روشنفکری برای تبیین رخدادهای تاریخ نیز بود. او می‌گفت: "تاریخ جدید تنها بر شالوده‌ی استبداد دولت روایت نمی‌شود، جهالت ملت هم در آن نقش پررنگی دارد." او بیشتر از آنکه از حاکمیت و قدرت شکایت کند، از ملتی رنج می‌کشید که در بطن خود چهل، آدم‌کشی، قتل، جنگ، فریب‌کاری و فساد را ترویج می‌کند.

او برای نسل جدید نه تنها رخدادهای تاریخی و مبارزات سیاسی گذشته را حکایت می‌کرد، بلکه برای جوانان ارزش‌های دموکراتیک و واژگان مدرن را در قالب دانش جدید نیز بیان می‌کرد. او به این نسل از دموکراسی، حقوق شهروندی، آزادی، عدالت، برابری، حقوق بشر، حقوق زن، آزادی بیان می‌گفت و چگونگی تحقق این ارزش‌ها را به آنان می‌آموخت، اما این نسل گنج، نه تنها قدر "اکبر" را ندانست بلکه قدر خیلی از پیشکسوتان دموکراسی و روشنگری را که در حال وداع با ماست، نیز نخواهد دانست. اسماعیل اکبر بیشتر از آنکه از آلودگی هوا و بیماری تنفسی رنج می‌برد، از آلودگی فرهنگی، گسست بین نسلی و شکاف‌های اجتماعی رنج می‌برد. او بیشتر از آنکه درد نفس کشیدن در فضای غبارآلود کابل را می‌کشید، درد گیجی، بی‌تفاوتی، اپورتونیستی و سطحی‌نگری نسل جدید او را می‌آزد. این بی‌تفاوتی‌ها و گیجی نسل جدید را می‌توان در عدم حضور آنان در روز تشییع وی دید. او همان طوری که در دوران زندگی خود (با وجود حضور رفقاییش و نسل جدید تحصیل کرده در کنارش) خود را تنها احساس می‌کرد، در دوران تشییع‌اش اما، تنها تر از قبل به نظر می‌رسید.